

Reza Amolmoghadam:

معجزه ملی!

محسن رنانی ۱۰ تیر ۱۴۰۳

معجزه این انتخابات، «بلوغ ملی» بود. ملت ما عمیقاً رشید و بالغ شده است. نه تنها دیگر نمی‌ترسد، نه تنها دیگر جوگیر نمی‌شود، نه تنها دیگر با شعارهای چرب‌وشیرینی مثل بارانه طلایی و مسکن رایگان فریب نمی‌خورد، بلکه دیگر تحلیل‌ها و درخواست‌های روشنفکران و کنشگران و دانش‌گامیان هم در او اثری ندارد. او فقط به تشخیص خود عمل می‌کند و این، پیشرفت بزرگی در رفتار دموکراسی‌خواهی ملی ما در تاریخ پس از مشروطیت ایران است.

به گمان من کنش مردم ایران در این انتخابات، در کل تاریخ پس از مشروطیت، بزرگترین کنش مبتنی بر یک توافق بین‌الذہانی خشونت‌پرهیز سیاسی بود که بدون حضور یک رهبری واحد یا متحد و بدون یک ایدئولوژی انسجام بخش رخ داده است. این یعنی اکنون «روح جمعی ایرانیان» هم نقش رهبری سیاسی را برعهده گرفته است و هم نقش ایدئولوژی را. این همان اکسیر فرهنگی ایرانی است که در تاریخ ایران بارها شاهدش بوده‌ایم.

اکنون دیگر روح جمعی ایرانیان، با این همه تنوع و تفاوت، خوب می‌داند که چه وقت باید چه کنشی را داشته باشند. کی در خیابان اعتراض کند؛ کی به خانه برگردد؛ کی سکوت کند، کی فریاد بزند؛ کی رأی بدهد و کی رأی ندهد. زیباترین دستاورد انتخابات چهاردهم همین جلوه بلوغ ملی مردم ایران بود.

در روزهای پیشین دهها پیام از دوستان و دانشجویانم داشتم که می‌گفتند دوستت داریم و احترام می‌گذاریم و می‌دانیم که خیرخواهی، اما با نگاه تو به انتخابات مخالفیم و رأی نمی‌دهیم! و این پیام‌ها چقدر عمیق، بوی توسعه‌یافتگی می‌داد.

دستیوس همه مردمی هستم که براساس خرد و تحلیل و تشخیص خود عمل کردند. هم آنانی که با رأی دادن خود اجازه دادند تا نماینده نیروهای توسعه‌خواه به مرحله دوم برود؛ و هم آنانی که با «رأی ندادن» پاسخ منفی خود را خیلی روشن و بی‌لکنت به همه ما رساندند: هم به حاکمانی که گفتند هر رأی در این انتخابات یک رأی به جمهوری اسلامی است و هم به محکومانی مثل من که از روی نگرانی، می‌گفتیم رأی ندادن فقط افق آینده ایران را تیره و تاریک می‌کند. واقعیت این است که رأی ندادن شما هم افق‌ها را روشن‌تر کرد و هم قدرت شما را آشکارتر کرد و هم صحنه‌بازی را عوض کرد. دستم‌یزاد.

این عدم مشارکت فراگیر، یک گام به پیش بود. همه ما تحلیل‌گران باید بر خیزیم و به احترام مردم ایران کلاه از سر برداریم و تعظیم کنیم. به گمان من ملت ایران بعد از جنبش مهسا، سطح بازی سیاسی را به‌نحو حیرت‌انگیزی دگرگون کرده است.

تنوع خیره‌کننده افکار مردم ما و درعین‌حال همکاری نانوشتنه و دلپیزی که در دور اول این انتخابات بین این همه تنوع افکار رخ داد این انتخابات را به یک پدیده منحصر به فرد تبدیل کرده است:

آن ۶۰ درصد تغییرطلب و معترض و مخالفی که شرکت نکردند، دور اول انتخابات را به یک رفراندوم تبدیل کردند؛ و آن ۲۰ درصد تحول‌خواه و اصلاح‌جو و توسعه‌خواهی که شرکت کردند و به تنها نامزد خارج از گفتمان رسمی رأی دادند نیز این فرصت را ایجاد کردند که ملت ایران اکنون در مرحله دوم انتخابات بتواند با داشتن دو کاندیدا از دو طیف کاملاً ناهمگون فکری، زمینه را برای شکل‌گیری یک رقابت قطبی‌شده و شفاف فراهم آورد.

من اکنون پس از شوک بزرگ این انتخابات و مشاهده بلوغ و رفتار پیچیده‌ای که ملت ایران از خود بروز داده است چیدمان انگاره‌های ذهنی‌ام تغییر کرده است و مدتی می‌گذرد تا چارچوب اندیشگی خود را بازیابم. بنابراین دیگر به‌خودم اجازه نمی‌دهم که برای مرحله دوم انتخابات توصیه‌ای داشته باشم.

یعنی معتقدم که مردم فهیم ایران، آنچه بهینه است را انجام خواهند داد و در دور دوم نیز میان رأی دادن و ندادن، گزینه‌ای را انتخاب خواهند کرد که گمان می‌کنند پیام قاطع آنها را ابلاغ می‌کند و برای بازیگری مجدد ملت ایران، «خلق امکان» می‌کند.

توسعه نیاز به قصه‌ای دارد که انتهای آن باز باشد. اصولاً دموکراسی یک قصه جمعی با انتهای باز است. من به‌طور شهودی احساس می‌کنم مردم ایران در فضای غیردموکراتیک کنونی دارند قصه‌ای با انتهای باز رقم می‌زنند.

بنابراین شاید مردم ایران تصمیم بگیرند با همکاری هر دو گروه معترض و تحول‌خواه، با مشارکت گسترده و رأی به مسعود پزشکیان، به عنوان مخالفت یکپارچه با شیوه حکمرانی جاری، این‌بار با «رأی دادن» خود، بزرگترین رفراندوم غیررسمی ملی، پس از تأسیس جمهوری اسلامی را رقم بزنند.

برعکس، شاید هم نظر مردم این باشد که همان رفراندوم دور اول کافی و گویا بوده است و تصمیم بگیرند با مشارکت نکردن اجازه دهند تا پس از تجربه برآمدن ویرانگر محمود، این‌بار سعید جلیلی به حکمرانی برسد و یکباردیگر بنیادگرایی جزم‌اندیشانه، حداکثر ظرفیت خود را آشکار کند و حداکثر توهم و تندروی خود را به کار گیرد، تا در برابر امواج بحران‌هایی که جامعه و اقتصاد و سیاست ایران را محاصره کرده است همه اعتبار و انسجام خود را از دست بدهد و برای همیشه

از سپهر سیاسی ایران حذف شود. چرا که مشکلات و بحران‌های ایران، مثل اسید، به سرعت قدرت و اعتبار بنیادگرایان را خواهد خورد. ضمن این‌که ملت ایران نیز در این سالها نشان داده است که از تهدید و تحقیر و تنگنا نیز فرصت‌های تازه خواهد آفرید.

من البته ضمن این‌که در این مرحله، هیچ توصیه‌ای به کسی ندارم و واقعاً امیدوارم هر کس به خرد خویش مراجعه کند، اما خودم به مسعود پزشکیان رأی خواهم داد. چون معتقدم ملت ایران در مرحله اول ضمن اعلام آن «نه» بزرگ، با رأی به پزشکیان نیز انگشت‌پای خود را نیز «لای در» گذاشت. اکنون با یک همت دیگر در مرحله دوم می‌توانیم پای‌خودمان را به‌طور کامل لای در بگذاریم. چون باوجودی که می‌دانم بحران‌های عمیق اقتصاد و جامعه ایران را دولت او، و البته هیچ دولت دیگری، نخواهد توانست حل کند و حل آن همه بحران نیازمند تغییر رویه، افق‌گشایی و عزم نظام سیاسی است که به تنش‌های خارجی پایان دهد، اجازه دهد در داخل کشور انحصارزدایی و شفافیت و شایسته‌سالاری حاکم شود و دست از فراری دادن نخبگان و سرمایه‌های مالی و انسانی ایرانیان بردارد؛ با این وجود نمی‌خواهم در این شرایط فروبسته و فرسوده کننده، در کاملاً بسته شود و بیش از این استادان و معلمان معترض، اخراج و تعلیق شوند؛ دخترکان ما در خیابان‌ها استرس داشته باشند؛ کسب‌وکارها پلمپ شوند، هنرمندان ما محروم و خانه نشین شوند، کتابها پیش از چاپ سلاخی ایدئولوژیک شود و کارشناس دیگری را هنگام گزینش، به‌خاطر تمجید از فردوسی، رد صلاحیت کنند. همین گشایش‌های اندک کمک می‌کند تا ما خفه نشویم؛ تا آنگاه که یا از آسمان مشیتی فرا رسد یا ملت ایران به تصمیم تازه‌ای برسد. آری گام‌های توسعه و رفتن در این راه به همین کندی و دشواری است، صبور باشیم.

و البته مردم ایران پس از چهل‌سال بازی خوردن، اکنون بازیگری را آموخته‌اند و این یعنی ما دیگر نگران خوردن یک تک گل نیستیم؛ چرا که مردم ما رسم پنالتی گرفتن را آموخته‌اند. پس، همه از جای برمی‌خیزیم و فریاد می‌زنیم: زنده باد ملت ایران.